

موضوع: وفا به پیمان

تاریخ پخش: ۸۵/۰۲/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

یکی از بحث‌هایی که هست و جزء حقوق حساب می‌شود و در کتاب‌های دانشگاهی و رشته حقوق، مسأله مطرح است، چیزی است به نام حقوق تعهدها. این اسم سرفصل کتاب‌های دانشگاهی است. حقوق تعهدها، یعنی من اگر به شما تعهد دادم، به شما حق پیدا می‌کنم. اگر گفتم می‌ایم منزل شما، شما صاحب حق می‌شوی، اگر نیامدم می‌توانی من را توبیخ کنی. وعده‌ای که دادم، وعده به حق، باید عمل شود، اسمش هم در کتاب‌ها حقوق تعهدها است. در جلسه قبل گفتیم خداوند از همه انبیاء پیمان گرفت که شما پیغمبر هستید، اما اگر بعد از شما یک پیغمبری آمد شما باید به پیغمبر بعدی ایمان بیاورید و کمکش کنید. یعنی اگر شما رئیس و مدیر کل هستی، اگر یک مدیر بهتری آمد، شما باید بلند شوی بروی جایت را با او عوض کنی. راجع به این تعهد در جلسه قبل صحبت کردیم. در اینجا من مقداری می‌خواهم صحبت کنم. موضوع بحثمان: حقوق تعهدها.

به خانم گفتم اینقدر مهت است، باید به او داد. حالا بگو صد تا سکه، کی داد کی گرفت. از روز اول نیت این است که الکی بگوید. می‌گوید بنویسید من نخواهم داد. چک می‌دهد ولی می‌داند پول در بانک ندارد. به بچه‌اش می‌گوید می‌روم بیرون بیسکوئیت می‌خرم ولی می‌داند دروغ می‌گوید. به بچه هم اگر قول دادی بیسکوئیت می‌خرم باید بخری. آدمی که تعهد کرد، بچه به گردن آدم حق پیدا می‌کند. مادر تو قول دادی، چرا عمل نکردی؟ یک کسی که به یک کسی تعهد کرد واجب است، حق پیدا می‌کند. من راجع به تعهد صحبت‌هایی می‌کنم.

۱- وفا به پیمان، با خدا یا مردم

قرآن می‌فرماید: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/ ۱) وفا کنید به گره‌هایی که بستید، «عُقُود» از عقد است، عقد یعنی گره. گره‌هایی که بین خودتان هست، قول گره است، من وقتی به شما قول دادم یعنی خودم را به شما گره زدَم با این حرف. وفا کنید به قول. قرآن می‌فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ» به پیمان‌هایی که با من بستید وفا کنید، «أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ» (بقره/ ۴۰) من هم به پیمان شما وفا می‌کنم. ما یک پیمانی هم با خدا داریم، با پیمان‌هایی که با خدا بستید وفا کنید، من هم وفا می‌کنم.

قرآن می‌فرماید مؤمن از علامتش این است، می‌فرماید: «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» (رعد/ ۲۰) مؤمن «يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» به عهد خدا وفا می‌کند. «وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (رعد/ ۲۰) میثاق را نقض نمی‌کند. اگر کسی پیمانی بست و شکست، این پیمان شکستن زمینه می‌شود برای بقیه قول‌هایش. کربلا چرا پیدا شد؟ قول دادند حسین جان، بیا کمکت می‌کنیم. آمد و کمکش نکردند. ماجرای کربلا بخاطر اینکه به پیمان عمل نکردند. دوازده هزار نامه دعوت، نامردی کردند. جنگ جمل چرا پیش آمد؟ با امیرالمؤمنین بیعت کردند، بعد بیعت را شکستند. جنگ جمل بخاطر پیمان شکنی بود، کربلا بخاطر پیمان شکنی بود.

## ۲- پیمان شکنی با خدا

خوب؛ یک ماجرای هست که برایتان باید بگویم. یک قصه‌ای دارد سوره توبه آیه هفتاد و پنج. یک صلواتی بفرستید. قرآن می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ»، «مِنْهُمْ» یعنی بعضی از مردم، «مَنْ» کسی است که، «عَاهَدَ اللَّهَ» با خدا عهد می‌بندد، می‌گوید که: «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ» خدایا، «لَئِنْ» اگر، «آتَانَا» اگر به من دادی، «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ» اگر از فضلت به من دادی، اگر وضع مالی‌ام را خوب کردی، «لَنَصَّدَّقَنَّ» من صدقه می‌دهم، من هم به فقرا کمک می‌کنم، «وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (توبه/۷۵) من از افراد صالح می‌شوم. قول می‌دهد اگر خدایا یک ماشین به من بده، جمعه‌ها می‌روم نماز جمعه. یک ماشین به من بده، هر فقیری کنار جاده باشد سوارش می‌کنم. پول به من بده، به این و آن وام می‌دهم. یک خانه بزرگ به من بده، میهمانی می‌دهم، افطاری می‌دهم، در اختیار همسایه‌ها قرار می‌دهم. خدایا درسه‌ایم قبول شود، کمک همشاگردی‌ام هم می‌کنم. خیلی‌ها می‌گویند خدایا اگر به ما از فضلت بدهی ما صدقه می‌دهیم، از افراد صالح هم می‌شویم. «فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» وقتی خدا به او داد، «بَخِلُوا» بخل می‌کند، «وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (توبه/۷۶) آنوقت خدا چه می‌کند؟ می‌گوید تو که نامردی کردی «فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا» خدا به او نفاق می‌دهد، آن هم «نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ» به کی می‌گویند منافق؟ به کسی که ظاهرش با باطنش فرق می‌کند. تو ظاهرت آدم خوبی شوی حالا که به تو دادم، حالا که اینطور شد «فَأَعْتَبَهُمْ» خداوند دنبال می‌آورد این آدمی که به قولش وفا نکرده، نفاق به او می‌دهد، این هم نفاق «فِي قُلُوبِهِمْ» در قلبش، «إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ» (توبه/۷۷) تا روز قیامت این منافق است. عجب، چرا قول دادی عمل نکردی، نذر کردی. مگر نذر نکردی؟ چرا به نذرت عمل نکردی؟

## ۳- ماجرای ثعلبه در صدر اسلام

حالا این آیه چند بود؟ سوره توبه آیه هفتاد و هفت. این قصه‌ای دارد به نام ثعلبه. من قصه‌اش را از قدیم می‌دانستم منتهی دیشب مفصل در تفسیر پیدا کردم، حرفهای تفسیر روح المعانی است، برای آلوسی، از تفسیرهای مهم اهل سنت است، قصه‌اش با باقی کتاب‌ها یک خورده فرق می‌کند، من آن قصه را طبق تفسیرهای دیگر قبلاً گفتم، طبق این تفسیر یک نکات اضافه‌ای دارد در این تاریخ.

ثعلبه در مدینه زندگی می‌کرد، مسلمان بود، وضع مالی‌اش کم رنگ بود، آمد گفت یا رسول الله، دعا کن وضع مالی‌ام خوب شود. حضرت فرمود تو اگر وضع مالی‌ات کم رنگ باشد مسجد می‌آیی، وضعت خوب شود پایت را مسجد نمی‌گذاری. ما الآن دبیرستانی‌هایمان بیشتر از راهنمایی‌ها باید بروند نماز بخوانند، چون خدا به دبیرستانی‌ها بیشتر لطف کرده، سواد بیشتری داده، زور بیشتری داده، فهم بیشتری داده، دانشجویها باید مؤمن‌تر باشند، اصلاً دکترا باید بیشتر از بقیه مردم بیایند مسجد، چون خدا به دکترا نعمت بیشتری داده. اگر یک کسی پولش کم است، در صندوق‌های کمیته امداد پول کم می‌ریزد، اما یک کسی میلیارد است دیگر زشت است پنجاه تومان، صد تومان بیندازد، این باید برای فقرا چک میلیونی امضاء کند، تو میلیارد هستی، چک میلیونی امضاء کن. با یک میلیون، دو میلیون، یک گره‌ای را از یک

مسلمان باز کن، تو که این همه پول داری، تو هم پنج تومانی و ده تومانی می‌اندازی در صندوق کمیته امداد؟ این پنج تومانی و ده تومانی‌ها برای فقرای طبقه دوازده است.

#### ۴- ثروت طلبی، عامل غفلت از نماز و زکات

خوب؛ حضرت فرمود تو وضعت خوب شود مشکل خواهی داشت، گفت نه. من قول می‌دهم. خوب، وضعتش خوب شد. وضعتش که خوب شد دیگر سه وقت مسجد نمی‌آمد، یک وعده می‌آمد مسجد. بهتر شد، دیگر یک وعده هم نمی‌آمد، فقط جمعه‌ها می‌رفت نماز جمعه. بهتر شد، دیگر گفت مدینه جای ما نیست، رفت بیرون مدینه، مزرعه راه انداخت و دیگر نماز جمعه هم نمی‌رفت. حضرت فرمود که این وضعتش خوب شده، بروید زکات بگیرید. زکات از واجبات است، اگر کسی نماز بخواند و زکات ندهد نمازش هم قبول نیست. نماز بی زکات قبول نیست، نماز و زکات با هم است. «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (مائده/۵۵) «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» (بقره/۲۷۷) اصلاً نماز و زکات با هم است، یکی‌اش بدون آن یکی قبول نیست. من یک وقتی مثل زدم، مثل زنی که یک گوسواره دارد، دو تا گوسواره با هم است. اصلاً زن اگر یک گوسواره داشته باشد، اصلاً عروسی نمی‌رود. قطار روی دو تا ریل می‌رود، یکی باشد اصلاً حرکت نمی‌کند. اصلاً نماز بی زکات قبول نیست. یک بار هم حضرت آمد در مسجد، فرمود برو بیرون، برو بیرون، «قُمْ، قُمْ» پنج نفر را بیرون کرد. گفتند یا رسول الله چرا بیرون می‌کنی؟ گفت اینها نماز می‌خوانند زکات نمی‌دهند، زکات واجب است. حضرت دو نفر را فرستاد با یک نامه‌ای، فرمود بروید زکات بگیرید. اینها رفتند پهلوی ثعلبه گفتند ما آمدیم زکات بگیریم. گفت اول که از کجا بفهمم شما راست می‌گویید؟ حکمتان کو؟ حکم را نشان دادند. پیغمبر گرچه خودش خواندن و نوشتن بلد نبود، اما در مدینه که حکومت تشکیل داده بود، هفتصد تا منشی داشت. گفتند آقا این نامه ما. ثعلبه نگاه کرد و گفت حالا، خیلی خوب، فعلاً من الآن باید فکرها را بکنم، بروید شما. چیزی به اینها نداد و رفتند. در راه به یک شخصی رسیدند به نام سلمی. گفت شما مسؤول زکات هستید، آمدید از طرف پیغمبر زکات بگیرید؟ گفتند بله، گفت آقا نامه پیغمبر روی چشم، بیاید خودم زکات می‌دهم. یک شتر خوبی را به عنوان زکات داد. آنها گفتند آخر این بهترین شتر تو است، زکات لازم نیست بهترین شتر باشد، باید شتر معیوب نباشد، نه که حالا بهترین باشد. فرمود چون می‌خواهم بدهم به خدا، در راه خدا باشد، در راه خدا آدم باید چیز خوب بدهد. قرآن یک آیه داریم: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران/۹۲) اگر می‌خواهید به آن درجات خوب برسید، به «بر» برسید، از ابرار باشید، باید آنی که دوست دارید بدهید نه که حالا این کت تنگ شده، این پارچه را رنگش را دوست ندارم، دوختش را دوست ندارم، از مُد افتاده. اینها دیگر بر نیست، آنی را که دوست داری باید بدهی. غذا فاسد است، نخوری یک وقت مریض می‌شوی، حالا بده به فقیرها، اه، یعنی حالا فقیر بمیرد طوری نیست؟ چه آدمهایی داریم، حاضرند... اوه اوه اوه، بهترین آدم‌ها را آدم می‌بیند، پست‌ترین آدم‌ها را هم می‌بیند. ما در شیراز یک مؤمنی دوست ما بود داشت می‌رفت مسافرت، بین شیراز و نمی‌دانم کازرون، جهرم، فسا، کجا، یادم نیست. نقل شد از او که ایشان همینطور که می‌رفت در ماشین یک گنجشکی خورد به ماشینش، این گنجشک مُرد، به قدری ایشان منقلب شد، گریه، ناراحت، چرا من این

گنجشک را کشتم؟ آمد شیراز، دو تا گونی دانه، برداشت همینطور بین آن جاده و همان مسیری که رفت، این دانه‌ها را همینطور کنار این جاده می‌پاشید که بلکه جبران آن گنجشک شود. گنجشک را هم عمدی نکشته بود، گناهی نداشت، اما عاطفه داشت. یک گنجشک در بیابان می‌میرد، این وجدان دارد، آدم بی وجدان، می‌بیند یک کسی افتاده به موتور، دست و پا می‌زند، می‌گوید حالا برویم بیمارستان گیر خواهیم کرد. البته قانون غلطی هم داریم، حالا نمی‌دانم به نظرم عوض شده یا هست نمی‌دانم، که اگر یک کسی یک مریضی را برد، خود آن طرف را نگه می‌دارند، می‌گویند تو کشتی. هم قانون غلط است، هم مردم، آن کسی که سوار نمی‌کند غلط است. بهترین شتر را سلمی داد. وقتی که گرفتند گفت یک بار دیگر برویم پهلوی ثعلبه، یک بار رفتیم ما را برگرداند، حالا دفعه دوم رفتند گفتند ثعلبه ببینید، سلمی، بهترین شترش را داد، وضعش هم، تو وضعت خیلی از او بهتر است، نامه پیغمبر است، تو آمدی پهلوی پیغمبر گفتی دعا کن وضع خوب شود، حالا وضعت خوب شده گردن کلفتی می‌کنی. دومرتبه گفت نامه را ببینم، یک بار دیگر ثعلبه نامه را گرفت و دید و گفت باید فکرها را بکنم. آمدند مدینه گفتند یا رسول الله، ثعلبه فقیری که وضعش خوب شد، زکات نداد. منتهی قبل از آنی که پیغمبر اینها را ببیند و اینها گزارش دهند، تا پیغمبر این دو نفر را دید گفت: «وَيْلٌ لِّثَعْلَبِ، وَيْلٌ لِّثَعْلَبِ»، ثعلبه هلاک شد، هلاک شد. نامه پیغمبر را رد کرد. این همه مال داشت یک خورده‌اش را برای فقرا نداد، هلاک شد. خدایا برکت بده به مال سلمی، یک کسی آمد پهلوی امام رضا گفت: نمی‌شود شما این خمس و زکات را از ما نگیری؟ گفت می‌خواهی ندهی نده، اما هرکس مالش را بده خمسش و زکاتش را، ما به او دعا می‌کنیم، نده دعا نمی‌کنیم. شما به خاطر دو فلس پول خودتان را از دعای ما محروم نکنید. مال دنیا اینقدر نمی‌ارزد که خودش را انسان از دعای امام زمان محروم کند. پیغمبر به سلمی دعا کرد و وای گفت به ثعلبه. خویش و قوم ثعلبه فهمیدند.

#### ۵- انجام تکالیف دینی از روی نشاط، نه کراهت

به ثعلبه خبر دادند ثعلبه چه کردی؟ پیغمبر گفت وای به حالت. ثعلبه آبرویت رفت. تا دید آبرویش می‌رود مثل اینهایی که می‌روند مکه، خیلی به مکه عقیده ندارند، اما هی می‌گویند شما واجب الحج هستی، بابا شاگردت رفت مکه، همسایه ات رفت، بابا تو چرا؟ آخر پول یک موتور بردار، موتور گازی، موتور هند، یک میلیون، دو میلیون، پنج میلیون، سه میلیون، برای تو دو سه میلیون که چیزی نیست، خوب برو مکه. دیگر از بس مردم فشار می‌آورند یک مکه هم می‌رود، اما معتقد خیلی نیست، اگر بتواند نرو نمی‌رود. ولوله می‌افتد، در فشار می‌افتد. ثعلبه در فشار. آمد زکات داد، پیغمبر دیگر قبول نکرد. چون آیه داریم، کسانی که زورکی زکات می‌دهند اصلاً زکاتشان قبول نیست. مثل اینکه شما بگویی آقای قرائتی، من به شما هیچ ارادتی ندارم، ولی حالا بابایم گفته برو دعوت کن امشب شام بیاید خانه ما. می‌گویم باشد، سلام برسان، نمی‌ایم خانه‌تان. شما من هم که یک آدم عادی هستم از ترس پشه می‌روم در پشه بند. اگر بگویی دوستت ندارم، نمی‌خواهم بیایی خانه ما، اما حالا چون آقا می‌گفته بیا، خوب می‌ایم، شما دعوت کن من می‌ایم. قرآن می‌گوید کسانی که با کراهت زکات می‌دهند، قبول نیست. نه بزرگ‌ها قبول نمی‌کنند، بچه هم قبول نمی‌کند.

خوب؛ این آیه چه می‌گوید؟ در این آیه من چهارده تا درس نوشتم. «وَمِنْهُمْ» بعضی از مردم، «مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ» با خدا عهد می‌بندند، «لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ» خدا اگر از فضل و کرمت به من دادی، «لَنَصَّدَّقَنَّ» من صدقه می‌دهم «وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (توبه/۷۵) از این سطر من چهارده تا نکته نوشتم، برایتان می‌خوانم. ۱- به پیمان‌هایی که در حال فقر و اضطرار بسته می‌شود اعتمادی نیست. اینهایی که گیر می‌کنند، مثل بچه‌هایی که زیر شلاق می‌گویند، بابا، به جدم، به خدا، نه این دیگر دروغ می‌شود. فرعون وقتی می‌خواست بمیرد، در دریا غرق شود گفت «آمَنْتُ» از قرآن بخوانم، گفت «أَیْنَ» حالا ایمان آوردی؟ فرعون هم در لحظه غرق ایمان می‌آورد ولی ایمان اضطراری ارزشی ندارد. درس خوب است ولی نه بخاطر اینکه ماه اردیبهشت بچه‌ها از ترس امتحان بخوانند، این درسی که وقت امتحان می‌خوانی دیگر درس نیست. عاشق تحصیل آن کسی است که همیشه مطالعه کند، از ترس نمره درس خواندن ارزشی ندارد. به پیمان‌هایی که در حال فقر و اضطرار هست اعتمادی نیست، این درس اول.

#### ۶- برخی اموال، مایه عذاب الهی

درس دوم: مالی که سبب سقوط شود ارزش ندارد. ثعلبه سرمایه دار بود، اما سرمایه‌اش باعث شد که مدال «وَبِلِّ» گفت، پیغمبر گفت وای به حالت، مالی که سبب سقوط شود ارزش ندارد. قرآن بخوانم: قرآن می‌گوید بعضی‌ها را می‌خواهیم بسوزانیم، مال بهشان می‌دهیم. «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا» (توبه/۵۵) یعنی خدا می‌خواهد عذابش کند، مال به او می‌دهد. یک زندگی نکستی دارد. و افرادی که یک دهم این پول دارند، بسیار زندگیشان بهتر است. خدا بعضی‌ها را با مال می‌سوزاند، جز و وز می‌کنند. یعنی مال باعث نکبتشان می‌شود. حضرت عبور می‌کرد با یک جمعی، رسیدند به یک خیمه‌ای، به آن مسؤل خیمه گفت می‌شود شیر گوسفندهایت را مثلاً به ما بدهی، مجانی یا پولی، رایگان یا پولی؟ گفت نه، حضرت فرمود خداوند خیلی مال به تو بدهد. رفتند یک جای دیگری، یک گله داری بود، گفت شما شیرت را مثلاً به ما می‌دهی؟ گفت بله، گفت خدا به مقداری به تو بدهد که آبرویت حفظ شود، زیادی به تو ندهد. گفتند یا رسول الله، آن که به تو نداد گفتم خیلی، اینکه به تو داد گفتم به مقدار میزان به تو بدهد. گفت او را نفرین کردم، مال زیاد عزت آور نیست. در ایران ما هیچ کس به اندازه شاه پول نداشت و هیچ نفس کشی در ایران به اندازه شاه از امت صدای مرگ نشنید. بیشترین پول را داشت و بیشترین مرگ را شنید.

#### ۷- نفاق و دورویی، نتیجه بخل و دلبستگی

دلبستگی به دنیا بدعاقبتی می‌آورد. نتیجه بخل این است که قرآن می‌گوید: «فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» (توبه/۷۷) نفاق را در دلش تا روز قیامت کاشتیم. یعنی نتیجه بخل، نتیجه دلبستگی بدعاقبتی است. بعضی‌ها می‌گویند چرا فلانی بد عاقبت شد؟ به دنیا چسبید. به پستی، به مقامی کسی بچسبد بد عاقبت می‌شود. نکته دوم اینکه، پرداخت زکات نشانه صالح بودن است، چون گفت که، «لَنَصَّدَّقَنَّ» صدقه می‌دهیم، زکات می‌دهیم «وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (توبه/۷۵) پیداست اگر کسی صدقه ندهد، زکات ندهد، صالح نیست. آقایانی که زکات نمی‌دهید یا خمس نمی‌دهید، تمام مردم کره زمین در سلامشان آخر نماز می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» سلام بر بندگان صالح،

و وقتی انسان صالح است که زکات بدهد. اگر کسی اهل خمس و زکات نباشد صالح نیست و از سلام مردم نماز گزار کره زمین محروم است. چون قرآن گفته «لَتَصَدَّقَنَّ» صدقه، بعد اگر صدقه دادی صالح می‌شوی. حالا صدقه، آقای قرائتی، این حرف‌ها را برو برای کشاورزها بزن که گندم و دامداری دارند، برای پولدارها بزن، ما چند تا زن خانه دار هستیم، چند تا هم خانم معلم، یک مشت هم بچه دبیرستانی، ما که زکات نداریم بدهیم. چرا، هر کسی زکات دارد. این زوری که در بازو است زکات دارد، سنگی جلوی مردم است بردار کنار بگذار. پا زکات دارد، چشم زکات دارد، علم زکات دارد، انسان هر نعمتی دارد باید از این نعمتش در راه کمک به دیگران خرج کند. آبرو زکات دارد. آبرو زکات دارد، آدم با آبرویش می‌تواند استفاده کند. ممکن است به کسی وام ندهند، اما شما اگر آبرویت را بگذاری وام بدهند. البته به شرط اینکه طرف راست بگوید. آخر بعضی‌ها دروغ می‌گویند. در همین هفته گذشته دو تا مشتری دروغ من داشتم. یک جوانی آمد در مسجد گفت حاج آقا من مادرم بیمارستان است، یک پولی بده برای مرخصی‌اش. گفتم پول که ندارم ولی خدا یک آبرویی به ما نزد بعضی‌ها داده، شما رئیس بیمارستان را بگیر تلفنش را، من بگویم آقای رئیس بیمارستان، این جوان ندارد، مادرش را مرخص کنید. شما شماره تلفن را بده، اصلاً مادری نبود، بیماری نبود. از دم دروغ بود. دیروز باز یک کسی آمد، یک جوانی، گفت حاج آقا من می‌خواهم بروم مسافرت کرایه ندارم، گفتم پول ندارم، اما شما برو محل ماشین‌ها، تعاونی‌اش، به رئیس تعاونی‌اش تلفن را بگیر، می‌گویم آقا سلام علیکم، ما محسن قرائتی هستیم که یک عمری پای تلویزیون ما نشسته‌ای، ایشان می‌خواهد برود فلان شهر، کمکش کن ازش پول بگیر، این هم دیدم گفت آقا نه، مسافرت نمی‌خواستم بروم، پول می‌خواستم. البته حالا معنایش این نیست که به دروغگوها ندهیم، دارید به دروغگوها هم بدهید، اما حالا من ندارم، البته آن وقت نداشتیم، نه که اصلاً نداشته باشم، ندار نیستیم، ولی آن وقت پول جیبم نداد. یک کسی به یک بازاری گفت صد هزار تومان پول بده با شش ماه مدت، بازاری یک خورده فکر کرد گفت پول ندارم ولی مدت هرچی بخواهی بهت می‌دهم. گفتم تلفن می‌خواهی می‌کنم برایت ولی... چرا دروغ می‌گوییم؟ آخر فقیر چرا حالا دروغ می‌گوید؟ دنیایش که خراب است، آخرتش را هم دارد خراب می‌کند. راست بگویند. یک جوان دیگری آمد زد در گوشش، گفتم چه است، گفت زنم زاییده، از زایشگاه می‌خواهم مرخصش کنم پول ندارم، گفتم بنشین در ماشین، پاشو، پاشو، بلند شدیم و گفتم برویم، گفت کجا؟ گفتم بغل من بنشین می‌رویم زایشگاه، من می‌نشینم صندلی جلو، تو و خانمت هم بنشینید عقب، من هم برای زایشگاه می‌گویم پول نداری. دروغ می‌گویند، البته حالا هرکه زنش زایید سراغ ما نیایدها... یک تصادف شد.

اینقدر خواب دروغ، اینقدر خواب دروغ... امام زمان را دیدیم، چی چی بود، چی چی بود، در زنها دیگر غوغاست. خواب زیاد شده، در زنها زیادتر شده، راجع به محضر امام زمان رسیدن چقدر دروغ است. شاید بشود گفت اینهایی که محضر امام زمان می‌رسند، نود درصدش دروغ است. آن سیده‌های بزرگوار، به خواب خیلی از شما بهترها نمی‌اید، چطور به خواب تو آمد؟ چه کمالی داری که به خوابت آمد؟ حالا یک ختم قرآن خواندی، یک چهار تا امن یجیب خواندی، امام زمان کارگر تو شد که هر شب بیاید به خوابت؟ رزمنده‌هایی داشتیم هشت سال جبهه بودند بدنش پر از

ترکش است هنوز یک خواب ندیده، تو یک شله زرد دادی، شانزده بار تا ابوالفضل را خواب دیدی؟ آخر ببین حاج آقا... این مسأله خوابها بسیاری اش دروغ است، ملاقات‌های با امام زمان خیلی هایش دروغ است، البته بعضی‌ها خدمت آقا رسیدند، بعضی خواب‌ها هم درست است، ولی این دکان‌هایی که باز کردند، خواهران و برادران گول این دکان‌ها را نخورید. خوب؛ زکات نشانه صالح بودن است. یک چیزی. بعضی‌ها می‌گویند اگر وضع خوب شد آدم خوبی می‌شوم. می‌گوییم آقا نماز بخوان، والا من اگر همچین شد، آقا داماد شو، من اگر خانه شخصی داشتم. آقا دخترت را عروس کن، اگر لیسانس شد. کار خیر را اگری نکنید، اگر خواستگار برای دخترتان آمد اگر نگویند. اگر لیسانسش را گرفت بعد. زشت است من بگویم ولی اجازه بدهید من بگویم این حرف را. من امام جماعت همیشگی دانشگاه شدم، در دانشگاه های دیگر هم در کشور می‌روم، شاید بیشترین سخنرانی را من داشته باشم در دانشگاه. بسیاری از دخترها نامه به من می‌دهند که آقای قرائتی ما یک زمانی خواستگار داشتیم، مادرمان طفره رفت، پدرمان گفت باشد لیسانس بگیرد، رفتیم لیسانس بگیریم دیگر بعداً خواستگار سراغ ما نمی‌آید، چه دعایی بخوانیم؟ چه وردی، ذکر؟ گفتیم ذکر و ورد ندارم ولی مقصّر مادر و پدر است که گفت صبر کنیم لیسانسش را بگیرد. خواستگار خوب پیدا شد، حدیث داریم، اولین مردی که می‌آید سراغ دختر شما، اگر این مرد از نظر فکری، جسمی سالم است، اگر مشکل اخلاقی و دینی و بدنی ندارد، اگر، اولین خواستگار گیر ندهید به اینکه پدرش زیان دارد ما بنز داریم، پدرش روی موکت می‌نشیند ما روی قالی می‌نشینیم، پشم و موکت را مانع ازدواج نکنید، اولین داماد خوب را قبول کنید. البته من این را که می‌گویم حدیث است. حالا بچه‌مان فعلاً جوان است، تا می‌رود خوب شود، تا می‌رود تحصیلاتش خوب شود، بچه شما آسیب پذیر است، غیر از شهوت که همیشه بوده، غیر از شیطان که همیشه بوده، الآن مسائل دیگر هم پیش آمده. زمان ما با زمان های دیگر فرق می‌کند، فساد و فحشا بیشتر شده، دسترسی به گناه بیشتر و آسانتر شده. بی تفاوت نسبت به نسلتان نباشید، حتی بچه‌تان اگر دبیرستانی هست، خواستگار آمد سراغش، من خودم پسر که ندارم، بچه‌هایم همه دختر هستند، زمان دبیرستانی همه را شوهر دادیم، یکی به دانشگاه افتاد، باقی در دبیرستانی شوهر رفتند. اگر خواستگار آمد رد نکنید، البته پای تلویزیون ممکن است کسی بگوید آقای قرائتی اگر نیامد؟ دیگر اگر نیامد هیچ، ولی اگر آمد رد نکنید. ببینید آیه چه می‌گوید، ثعلبه می‌گفت اگر از فضلش خدا به من داد، بعداً «لَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (توبه/ ۷۵) یعنی خوب شدنم بعدش. ماشین بیاور می‌رویم نماز، ماشین نباشد نماز نمی‌خوانیم. اگر یک دامادی دارای خانه و ماشین چنان بود، دخترمان را ازدواج می‌دهیم. این آیه به ما می‌گوید خوب شدن، کارهای خوب را شرط نکنید که من به این شرط که... دعایش کنید، نخیر، ایشان به من فحش داده دعایش نمی‌کنم. بابا، هم به آنهایی که دعایت کردند دعا کن، هم به آنهایی که فحشت دادند دعا کن.

یکی از علمای بزرگ، توجه کنید، یکی از علمای بزرگ می‌گفت در مدینه کنار پیغمبر بودم داشتم به رفقایم دعا می‌کردم می‌گفتم فلانی را ببخش، فلانی را، دعا می‌کردم، یک نفر آمد در ذهنم دعایش نکردم، چون با هم دعوا داشتیم گفتم نه به این دعا نمی‌کنم، دعایش نکردم، بعداً در خواب من آمد گفت داشتی در مدینه دعا می‌کردی من هم آمدم



راستت، درست است ما با هم تا زنده بودیم دعوا داشتیم، حالا که من مردم دیگر، من هم که خودم را نشانت دادم، خوب یک دعا به ما می‌کردی. مالک اشتر را به او جسارت کردند، رفت در مسجد گفت خدایا این که به من جسارت کرده ببخشش. همیشه صالح بودن را قید نکنید که اگر خدا داد من صالح می‌شوم. اگر چشم روشنی آورد من برایش سوغاتی می‌برم. اگر عروسی دخترم آمد، من هم عروسی دخترش می‌روم. اگر دسته گل آورد، اگر او آمد دیدن من، من هم می‌روم بازدیدش. بابا، برو دیدنش ولو او دیدن تو... اگر او سلام کرد، من جوابش می‌دهم. خلاصه این آیه می‌خواهد بگوید خوبی‌ها را مشروط به شرطی نکنید. کار خوب را انجام بده. او برای من چه کرده که من برایش انجام بدهم؟ من مریض شدم عیادت من نیامد، حالا مریض شده بروم عیادتش؟ بابا خانم نگو این حرف را، مگر معامله می‌کنی؟ اینهایی که این کارها را می‌کنند ثعلبه هستند، ثعلبه منافق بود. منافق می‌گوید تا خدا این کار را نکند من این کار را نمی‌کنم، فاتحه پدرم نیاید، من هم فاتحه مادرش نمی‌روم، تمام کارهایی که می‌خواهد بکند آگری است، کمال را انجام بده، کار خوب را انجام بدهید بی‌اگر، این هم یک نکته.

#### ۸- خطر نفاق در میان یاران پیامبر

یک حرفی اهل سنت دارند، می‌گویند هرکسی از اصحاب پیغمبر است عادل است و آدم خوبی است. ثعلبه از اصحاب پیغمبر بود و قرآن هم به او می‌گوید منافق. چرا؟ اصحاب پیغمبر آنهایی که زمان پیغمبر بودند با پیغمبر گفتگو داشتند، پس هر کس اصحاب پیغمبر است آدم خوبی نیست. خود قرآن می‌گوید ثعلبه، تفسیرهای شیعه و سنی، همه می‌گویند ثعلبه از اصحاب پیغمبر بود، عادل که نبود هیچ، منافق هم بود. هرکه اصحاب پیغمبر است خوب است، نه اینطور هم نیست.

خداوند به منافقین هم چیزی می‌دهد؟ بله، ممکن است خداوند دعایشان را مستجاب کند، ثعلبه می‌گفت خدایا وضع من را خوب کن، گاهی دعا مستجاب می‌شود، اما استجاب دعا دلیل بر خوبی شما نیست، اگر یک دعا کردی مستجاب شد، نگو خدا من را دوست دارد. خداوند دعای شیطان را هم مستجاب می‌کند. شیطان گفت خدایا «**أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**» (اعراف/۱۴) تا روز قیامت من را زنده بگذارد، خدا هم گفت خوب، تا روز قیامت زنده. اگر کسی دعایش مستجاب شد نگوید پس لابد من آدم خوبی هستم، شیطان هم دعایش مستجاب شد، ثعلبه هم دعایش مستجاب شد، شیطان عمر می‌خواست، ثعلبه پول می‌خواست.

نفاق گاهی مزمن است، «**إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**»، گاهی لحظه‌ای است، نفاق گاهی زبانی است، گاهی قلبی، می‌گوید «**فَاعْتَبَهُمْ نَفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ**» (توبه/۷۷) یعنی نفاقشان قلبی بود. نفاق گاهی موسمی است، گاهی ابدی. می‌گوید «**إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْتُهُ**» (توبه/۷۷) هم نفاقش قلبی بود، یعنی عمیق بود، هم نفاقش ابدی بود. عمیق، ابدی.

خدایا، درس امروز ما این بود، اگر با خدا قراردای بستیم عمل کنیم. با مردم، با خانم، با بچه. با هر کس قول دادید عمل کنید. «**الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ**» (التهدیب/ج ۷/ص ۳۷۱) منتهی قولی که قول حق باشد، وگر نه، من گفتم برو خانه پدرت، دیگر نمی‌ایم سراغت، حالا خانم قهر کرده، نه من گفتم، گفتم، این حرفها چی است؟ گفته‌ای برو خانه پدرت، بد



کردی که گفتمی، الآن برو دست خانم را ببوس، بردار بیاور. نه من گفتم، غرورم می‌شکند، این غرور نیست، تکبر است. آدم گاهی وقت‌ها می‌گوید می‌زنم، ولی نباید بزند، می‌گوید طلاق می‌دهم، ولی نباید طلاق بدهد. می‌گوید نمی‌دانم، آبرویش را می‌ریزم، ولی نباید آبرویش را بریزد. اینکه می‌گویند اگر قول دادی عمل کن، به شرط اینکه قولت قول حق باشد. بعضی از قولها و نذرها حق نیست، نباید عمل کنیم.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد ایمانی به ما بده که هر پیمانی با تو و خلق تو بستیم، وفادار باشیم.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»